

باغ بگذر و بگشای چشم هوش و بین
 که غنچه تابچمن بود گوش بسته و خورد
 چگونه خرم و خندان بمهد آسایش
 غنوده بود و کسی خاطرش نمی آزد
 ولی چو باز شدش چشم و گوش عالم بین
 بتیغ ناخن کلچین کملوی خویش سپرد
 کیبکه گوش خرد همچو گل گشود بدهر
 بشکل اشک کلاب روان ز چشم افشرد
 و گر چو خار زبان تیز کرد و گوش بست
 نه در بهاران بثمر مرد و نر خزان افشرد
 (وحید)

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 (شرح حال متنبی)

فاضل نبیل و دانشمند جلیل آقای میرزا رضا خان نائینی نایب
 رئیس انجمن ادبی ایران خطابه مفصل ذیل را چندی قبل در شرح حال
 متنبی در انجمن ادبی ایران انشاد فرمود و چون سزاوار چنان بود که
 تمام ادبا و فضلاء دور و نزدیک مانند اعضای انجمن از این خطابه شگرف
 استفاده و استفاده کنند ما حسب الوظیفه بجای بهترین تحفه برای دوستان
 ردوسه شماره ارمغان برای فضلا و ادبای ارمغان میفرستیم .

(خطابه)

برای ذکر اخبار متنبی که بسیار مفصل است چنین صلاح دانستیم که آنرا بدو قسمت تقسیم نمائیم قسمت اولی در شرح حالات او و شطری از گذارش و اخبار او بامدوحین چه استقصای تمام آن از حیز امکان خارج است . قسمت ثانیه در ذکر قسمتی از اشعار او که محل بحث و مشاجره واقع گردیده و انتقاداتی که بر آنها وارد نموده اند و قضاوت در آن .

و مقدمات این نکته باید تذکر داده شود که هیچیک از شعرای جاهلین و مخضرمین و اسلامیین بدرجه متنبی محل توجه و مباحثه واقع نگردیده و بر هیچ دیوانی بدرجه دیوان اشعار او شرح و حاشیه ن نوشته اند بنابراین یقین است احدی نمیتواند در مدتهای متمادیه این دو قسمتی را که ما در عهده گرفته ایم پایان رساند ولی بمصداق (مالا بدرک کله) لا یترک کله بقدر قوت و اندازه طاقت نخبه از اخبار و خلاصه از آثار این شخص شخیص بعمرای و مسمع ناظرین گذاشته میشود . نام او احمد و فرزند حسین بن حسن بن عبدالصمد است از قبیله جعفه و محله کننده که یکی از محلات کوفه بوده است بعضی او را پسر حسین بن مرثه بن عبدالجبار دانسته اند تولد او در کوفه در سنه سیصد و سه هجری قمری اتفاق افتاد پدرش که مرد سقائی و معروف بعبدان بود او را بیلاد شام مهاجرت و در قبائل گردش داد تا اینکه عبدان وفات یافت متنبی در این حال بیشتر

از ده دوازده سال از مراحل زندگی طی نکرده بود ولی در همان ابتدای امر و عنفوان عمر این اعجوبه دهر و داهیه عصر از کبر نفس و بلندی همت جمعی را به تبعیت دعوت کرد در هنگامیکه نزدیک بود کار او صورتی و ریاستش اهمیتی گیرد والی بلد خبر یافت و بسمت او شتافت دستگیرش ساخت و بحبس و قیدش انداخت در هنگام حبس او را اشعاری است که شاید نخستین اشعارش باشد و در فصاحت و بلاغت کم نظیر است از جمله قصیده مفصله در استرحام و طلب عفو و اغماض بوالی فرستاده که ابتدای آن این است :

ایاخذدالله ورد الخندود وقد قدودالحسان القدود

فهن اسلمن دما مقلتی وعذبن قلبی بطول الصدود

و کم للمهوی من فتی مدنف ^{انسانی و مطالعاً و کم المنوی من قتیل شهید}

و در این قصیده در هنگام تخاص بمدح ممدوح را باسم

امیر ذکر میکنند و ظاهراً ابن علی الهاشمی است بدلیل این دو شعر که میگوید :

فمن کالامیر این نبت الامیر ام من کابائه والجدود

سعوا للمعالی وهم صیبه و سادوا و جادوا وهم فی المهود

و بدلیل اشعار دیگری که ذکر خواهد شد . باری در این

قصیده در هنگام استرحام گفته است :

امالك رقی ومن شانه هبات اللجین و عتق العبد

دعوتك عندا تقطاع الرجا	عوالموت منى كجبل الوريد
دعوتك لما برانى البلى	واوهن رجلى نقل الحديد
و كنت من الناس فى محفل	فهما انا فى محفل من قروء
تعجل فى وجوب الحدو	دوحدى قبل وجوب السجود

در این شعر اخیر میخواهد سن خود را کمتر از بلوغ شرعی قرار دهد یعنی حدود بر من قبل از وجوب سجود وارد شد زیرا که سن من نماز را بر من واجب نساخته چگونه امیر حد را بمن جاری مینماید. ابن جنی و واحدی را در مقصود از این شعر اختلافی است ابن جنی میگوید: مقصود متنبی تحقیر نفس است نه اینکه واقعاً از اطفال لم يبلغ الحلم باشد و چگونه ممکن است مردم بطفل ده دوازده ساله بگردند و وجود او موجب شقاق و تفاق واقع گردد ولی واحدی ظاهر را حجت دانسته و حق با اوست و نیز در حال حبس ابودلف نامی برای اول الحسانی فرستاده و ظاهراً در کتابی که باو نگاهشته خواسته است او را تعبیر و ملامت کند که در جواب میگوید:

اهون بطول الثواء والتلف	والحبس والقيء يا ابا دلف
غير اختيار قبلت برك بى	والجوع برضى الاسود بالجيف
كن ايها السجن كيف انت فقد	وطنت للموت نفس معترف
لو كان سكناي فيك منقصة	لم يكن الدر ساكن الصدف

وتمام این اشعار از امثال سائره شده و معنی شعر دویم

از مهلبی یا از ابی عینیه گرفته شده که میگوید : ما كنت الا کلحم
 میت دعای اکلہ اضطرار (و دیگری در این مضمون گفته :
 خذما اناک من اللئام اذ انای اهل الکرم • فالاسد تفترس السکلاب اذا
 تعذرت الفتم) و در معنی شعر چهارم ابونصر خبزارزی میگوید :

حصلت منکم علی مالس بقنضی و کیف یقع سوء الکیل والحشف
 و لیس سکناى قصاناً لمنزلتى فیها کما الدر لا یزرى به الصدف
 و قریب باین معانی امیر شمس العالی قابوس و شمگیر در هنگام
 محبوسیت خود گفته :

قل الذی بصروف الدهر غیرنا هل عاند الدهر الامن له خطر
 اما ترى البحر یعلو فوقه حیف و تستقر باقصی قعره الدرر
 فان تکن عبث ایدی الزمان بنا
 و مسا من تمادی و شبه الضریرم انانی و مطالع قعر السعاب بخوم لاعدادله!
 و لیس یخسف الا الشمس و القمر و القموص علوم انانی
 و نیکوتر از این قول علی بن الجهم است هنگامی که متوکل او را
 محبوس ساخت .

قالوا حبست فقلت لیس بضایری حسبى وای سهند لا یغمد
 او مارایت اللبث یالف غیله کبر او او باش السباع تردد
 و النار فی احجارها محبوة لانصطلى ان لم ترها الا زبد
 و البدر یدر که الظلام فینجلی ایامه فکانه متجدد
 و لکل حال معقب و لربما اجلی لك المکروه عما یحمد

کم من علیل قد تخطاه الردي
والحبس ما لم تفشه لديـ
بيت يجدد للكريم كرامة
و عاصم بن محمد كاتب را هنگامي كه خوانواده ابی دلف
عجلی حبس كرد این اشعار را گفت و گویا خواسته جواب ابن جهم
را بدهد .

قالوا حبست فقلت خطب انكدا
لو كنت مرأكان شربي مطلقا
لو كنت كالليت المصور لمارعت
من قال ان الحبس بيت كرامة
ما الحبس الا بيت كل مهانة
ان زارني فيه العدو فشامت
اوزارني فيه الصدق فموجم
يكيفك ان الحبس بيت لا تری
باری در علت اینکه اورا متنبی لقب دادند اختلاف است ابن
جنی میگوید از متنبی شنیدم که میگفت مرا بواسطه این سه شعر
متنبی لقب دادند .

انا ترب الندی ورب القوافی
انا فی امة تدارکها الله
ما سقامی بارض بخلة الا
وسهام العدی و غیظ الحسود
غریب کصالح فی ثمود
کعقام المسیح بین اليهود

ابوعلی میگوید بدو گفتم دعوی نبوت تو کیان راست گفت
طایفه شعرا بس يك نفر از حاضرین گفت معجز تو چیست
گفت این شعر .

ومن نکد الدنيا علی الحران یری عدوله ما من صداقة بد (۱)
ولی اکثر را عقیده اینست که در همان هنگام خروج دعوی
نبوت داشت چنانکه ابو عبدالله معاذ بن اسمعیل لازقی روایت کرده
که ابوالطیب در سنه ۳۲۰ بلازقیه (از اعمال حلب) وارد شد و
هنوز عارض او بلجیه محلی نگشته بود من بواسطه فصاحت و بلاغتی
که در او مشاهده کردم اگر امش نمودم و تدریجاً حال انسی مبین
حاصل گردید روزی در خلوت باو گفتم بخدا قسم تو جوان
بزرگوار و صاحب مقامی ارجمندی و شایستگی منادمت ملوک را
داری گفت . وای بر تو من نبی مرسل من ابتدا گمان کردم بهزل
سخنی میگوید پس از آن متذکر شدم که در مدت معاشرت
هرگز کلمه هزلی از او شنیده ام مجدداً پرسیدم چه میگوئی
همان عبارت را تکرار کرد گفتم ارسال تو بسوی کیست گفت باین

بدین شعر محمد بن موسی ناقب بسیبویه موسوی اعتراض کرده که
صداقت در این جایی مورد است و بایستی مداجاة یا مداراة گفته
شود و این ایراد را بخود متنبی اظهار داشت که شرح ان در قسمت
دویم با خواست خداوند ذکر خواهد شد .

امت کمراه گفتم ماموزیت تو چیست گفت اینکه دنیا را از عدل و داد بر کنم چنانکه از ظلم و جور مالا مال است کفتم این امر بسی عظیم است و بر تو از آن بیم دارم گفت :

ایا عبدالا له معاذانی	حقی عنك فی الهیجا مقامی
تکرت جسیم ماطلبی وانی	اخاطر فیه بالمعجج الجسم
امثلی تاخذ النکبات منه	و یجزع عن ملاقاته الحمام
ولو برز الزمان الی شیخصا	لخضب شعره مفرقه حسامی

گفتم آیا وحی هم بتواند شده گفت آری و تلاوت کرد عباراتی را چند که هرگز شیرین تر از آن سمع مرا قرع نکرده بود پس سؤال کردم چه مقدار آیات بتو نازل شده گفت یکصد و چهارده عبرة و هر عبرة را بمقدار بزرگترین آیات قرآن تعیین کرد و گفت این آیات دفعة واحدة بمن نازل گردیده گفتم از این عبرة که فرائد کردی معلوم شده تو را در آسمان طاعتی است و آن چیست گفت حبس میکنم باران را تا قطع کنم ارزاق عاصیان را آیا این معجز نیست گفتم ای والله .

گفت اگر برای العین این معجز را دیدی ایمان میآوری گفتم آری بخدا قسم گفت منتظر باش و چیزی از این امر بکسی مگو تا موقع ظهور امر برسد پس از چند روز بمن گفت آیا منتظر وعده من هستی گفتم آری گفت پس هر وقت این غلام را بسوی تو فرستادم بتعجیل نزد من آی و تاخیر مکن پس از چند روز هنگامی

که ابر سیاهی تمام آسمان را پوشانیده بود غلام بیامد و مرابرقن صحرا دعوت کرد بس سوار شده بر اهنمائی غلام حرکت کردم در این وقت باران شدیدی چون سیل نازل میشد غلام گفت شتاب کن تا در زیر سایه مولایم از باران محفوظ مانی بالاخره بس از طی نیم فرسخ متنبی را بالای تلی دیدم ایستاده و از این باران شدید قطره باو نرسیده در صورتیکه من غرق در آب بودم درست دقت کردم دیدم در بیست ذراع تقریباً اطراف او بکلی خشک است بس شهادت بنبوت او دادم و باو بیعت کردم و بیعت برای اهل خانه ام گرفتم در این حال این اشعار را گفتم .

ای محل ارتقی ای عظیم اتقی
وکل ماقد خلق الله ومالم یخلق
مختر فی همتی کشره لافى مفرقی

و بفاصله قبلی بیعت او در تمام بلاد شام منتشر شد ولی بس از چندی دانستم که این حبله را از بعضی اعراب آموخته بود و معلوم شد که اهالی خضرموت و سکااتک و غالب بلاد یمن اینکار را میکنند بقسمی که غالب شبانان برای حفظ خود و گوسفندان این حبله را بکار میبرند و محفوظ میمانند گویا در این هنگام متنبی گفته .

مثل القطر اعطشها روعاً و الا فاسقها السم النقیعاً

باری از فقرات قرآن او بعضی این عبارات را ذکر کرده اند
والنجم السیار والفلک الدوار واللیل والنهار ان الکافر لفی اخطار اض

على سنتك واقف اثر من كان قبلك من المرسلين فان الله قانع بك ذيق
من الحد في الدين وضل عن السبيل . پس از اندك تدبر و تعمق در
این عبارت سخیفه و کلمات مسروقه آشکار میشود که شاعر
جلیل و حکیمی نبیل، مانند متنبی نیز هرگاه دعوتی که باو براننده
نیست بنماید و بمیدانی که در خور توسن او نیست بتازد خداوند
اورا رسوا و مفتضح میسازد .

باری از جمله خصائصی که متنبی را در این دعوی کذب کمک
میکرد تند روی و اطلاعات او بود بر راهها و صحراها بقسمی که
از ناحیه بناحیه دیگر که چهار مرحله فاصله داشت بمدت قلیلی
خودرا رسانیده و سکنه مرحله ثانیه را از گذارش و اتفاقات مرحله
اولی اطلاع میداد و مردم آنرا بطی الارض حمل میکردند (۱)

(۱) در ایام جاهلیت شفقری صاحب لامیه العرب و تکلیف شرأ و سلیم
بن سادکه و عمر بن براق و همین بن حسابان در تند روی مشهور و
مورد مثل واقع شده بودند (اعدی من الشفقری) از امثال سایر
است و داستانها از تند روی او و چهار نفر دیگر ذکر کرده اند

(۲) رواة این قصه را از او روایت کرده اند بدون اینکه تذکر
دهند که لای نفی جنس بامعنی که متنبی از آن اراده کرده
بینوبت دارد عبارت حضرت رسالت لانبی بفتح نبی است که نفی
میکند جنس نبی را اما بنا بر این معنی که متنبی خواسته لامبتدا خواهد

بود و نبی خبر و بنا بر این مرفوع باید خوانده شود واحدی این
عبارت را این قسم روایت نکرده است گویا مقصود متنبی از این کلامی
که گفته در صورت صحت روایت هذرا و مطایبه بوده

و گاهی میگفت حضرت رسالت محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله از نبوت من آگاهی داده آنجا که میفرماید لابی بعدی و اسم من در آسمان لا است (۲) باری اعم از اینکه این شخص واقعاً مدعی نبوت بوده یا اینکه بطلب حکومت و ریاست کوشش مینموده همینکه خروج و دعوتش شهرتی پیدا کرد در اراضی سلمیه که از مجال حمص است در قریه کوتکین ابن علی الهاشمی که والی آن حدود بود او را دستگیر و بقید چوبی پای و گردن او را مقید ساخت اینجاست که متنبی میگوید .

زعم المقیم نکوتکین بانه من آل هاشم بن عبد مناف

مذسرت فی انبائهم متنبیاً صارت قیودهم من الصفصاف

مقصود او از صفصاف چوبی است که از درخت بید برای او

قید ساخته بودند و هنگامی که او را باین حالت بمجلس بردند اشعاری

بوالی نوشت که از آن جمله این شعر است .

ان یکن قبل ان رایتک اخطات فانی علی یدک اتوب

باری بالاخره والی را بچال او ترحمی حاصل آمد و او را

توبه و از حبس استخلاص داد در اینوقت بکوفه مسقط الراس خود

معاودت کرد ابو الحسن محمد بن یحیی العلوی میگوید متنبی در حال

طفولیت در کوفه بجوار من مکن داشت و بی اندازه طالب علم و

ادب بود پس بمصاحبت اعراب مغربی به بادیه نمود و پس از

چند سال معاودت کرد در حالی که کتابت و قرائت را نیکو آموخته بود و بخدمت علما و ادبا مواظبت مینمود و بیشتر اوقات خود را با کتابفروشان میگذرانید و از کتب آنان استفاده میکرد روزی کتابفروشی برای من حکایت کرد که قوه حافظه ابن عبدان بدرجه ایست که کمان میکنم نظیری برایش نباشد چه روزی نزد من نشسته بود در این بین شخصی کتابی که حاری سی ورقه بود آورده بمعرض بیع گذاشت ابن عبدان آنرا گرفته مدتی در آن نظر میکرد صاحب کتاب گفت من اراده فروش این کتاب را دارم و تو مرا معطل کرده اگر خیال حفظ کردن آنرا داری این امر در مدت يك ماه صورت خواهد گرفت ابن عبدان گفت اگر در همین چند لمحّه آنرا از بر کرده باشم مرا چه خواهی داد گفت کتابرا تقدیم میکنم پس کتابرا بمن داد و از ابتدا تا انتهای آن را بدون کلمه تغییر از بر خواند. (۴)

باری آنچه از تواریخ معلوم میشود متنبی پس از استخلاص از حبس و قبل از اتصال بسیف الدوله حمدانی اشخاصی را مدح کرده ولی نتیجه از مدایح خود نبرده از جمله علی بن منصور حاجب را بقصیده باینه خود که مطلع آن اینست (بابی الشموس الجانحات غواربا) مدح گفته و در صله یکدینار با او داده و باین مناسبت این قصیده را دیناریه نامیده این است که در یکی از قصایدی که سیف الدوله را مدح گفته میگوید :

و گاهی میگفت حضرت رسالت محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله از نبوت من آگاهی داده آنجا که میفرماید لانی بعدی و اسم من در آسمان لا است (۲) باری اعم از اینکه این شخص واقعاً مدعی نبوت بوده یا اینکه بطلب حکومت و ریاست کوشش مینموده همینکه خروج و دعوتش شهرتی پیدا کرد در اراضی سلمیه که از مجال حمص است در قریه کوتکین ابن علی الهاشمی که والی آن حدود بود او را دستگیر و بقید چوبی پای و گردن او را مقید ساخت اینجاست که متنبی میگوید .

زعم المقیم نکوتکین بانه من آل هاشم بن عبد مناف
مذصرت فی انبائهم متنبأ صارت قیودهم من الصمصاف

مقصود او از صفصاف چوبی است که از درخت بید برای او قید ساخته بودند و هنگامی که او را باین حالت بملجس بردند اشعاری بوالی نوشت که از آن جمله این شعراست .

ان یکن قبل ان رایتک اخطأت فانی علی یدک اتوب

باری بالاخره والی را بحال او ترحمی حاصل آمد و او را توبه و از حبس استخلاص داد در اینوقت بکوفه مسقط الراس خود معاودت کرد ابو الحسن محمد بن یحیی العلوی میگوید متنبی در حال طفولیت در کوفه بجوار من مسکن داشت و بی اندازه طالب علم و ادب بود پس بمصاحبت اعراب فغری به بادیده نمود و پس از

چند سال معاودت کرد در حالی که کتابت و قرائت را نیکو آموخته بود و بخدمت علما و ادبا مواظبت مینمود و بیشتر اوقات خود را با کتابفروشان میگذرانید و از کتب آنان استفاده میکرد روزی کتابفروشی برای من حکایت کرد که قوه حافظه ابن عبدان بدرجه ایست که کمان میکند نظیری برایش نباشد چه روزی نزد من نشسته بود در این بین شخصی کتابی که حاری سی ورقه بود آورده بمعرض بیع گذاشت ابن عبدان آنرا گرفته مدتی در آن نظر میکرد صاحب کتاب گفت من اراده فروش این کتاب را دارم و تو مرا معطل کرده اگر خیال حفظ کردن آنرا داری این امر در مدت يك ماه صورت خواهد گرفت ابن عبدان گفت اگر در همین چند لمحّه آنرا از بر کرده باشم مرا چه خواهی داد گفت کتابرا تقدیمت میکنم پس کتابرا بمن داد و از ابتدا ناانتهای آن را بدون کلمه تغییر از بر خواند (۱)

باری آنچه از تواریخ معلوم میشود متنبی پس از استخلاص از حبس و قبل از اتصال بسیف الدوله حمدانی اشخاصی را مدح کرده ولی نتیجه از مدایح خود نبرده از جمله علی بن منصور حاجب را بقصیده بائیه خود که مطلع آن اینست (بابی الشموس الجانحات غواربا) مدح گفته و در صله یکدینار بساو داده و باین مناسبت این قصیده را دیناریه نامیده این است که در یکی از قصایدی که سیف الدوله را مدح گفته میگوید :

ترکت السرى خلفى لمن قل ماله وانعلت افراسى بنصمك عسجدا
وقيدت نفسى فى هواك مجته ومن وجد الاحسان قيد اتقيدا
ياقوت رومی ذکر میکند که متنبعی پس از آزادی از حبس در
گمنامی و ضعف حال می بود تا اینکه بابی العشایر حمدانی اتصال
پیدا کرد و قصیده معروفه خود را (که علمای بدیع مطلع آنرا)
(۴) علم اشهر قوة حافظه ابوالعلاء معری است حکایاتی از او
نوشته اند که عقل را حیران مینماید از جمله ابوزکریای تبریزی
شاگرد او حکایت کرده که نظر به مشقی که به تعلیمات ابوالعلا
داشتم سالها در معره توطن اختیار کردم و از حال اقوام و اقاربم
بکلی بی اطلاع بودم روزی در هنگام درس در مسجدی
که مدرس ابوالعلا بود بکنفر از اهل بلاد را دیدم که مشغول
نماز است بقسمی پریشان و آشفته شدم که ابوالعلا باوجود نایبائی
آن را درک کرده سبب پرسید شرح حال را گفتم گفتم برخیز
و از حال اقاربت استفسار کن من درس را تا مراجعت تو بتأخیر
میاندازم پس نزد آن شخص رفتم و بزبان اردبیلی مدتها مکالمه
کردیم پس از مراجعت از من پرسید این چه زبانست گفتم زبان
عجم و مخصوص اهالی آذربایجان گفتم زبان را نمی فهمم ولی کلمات
شما دوتفر را در حفظ دارم و شروع کرد بتکرار تمام آنچه
مایین ما گذشته بود بدون کلمه تفاوت و تفسیر یا تأخیر و تقدیم و این امر
از اعجاب عجائب است که کسی حفظ نماید عباراتی را که معنی آنرا نمی فهمد

از نیکوترین مطالع میدانند ، در مدح او کفت و آن اینست .

اتراها لكثرة العشاق بحسب الدمع خلفه في الماقي

و نیز قصیده دیگری که مطلع این است .

لأنحسبوا ربكم ولا ظلمه اول حی فراقکم قتله

تقدیم کرد و همچنین در هنگامی که ابوالعشایر اراده مسافرتی

داشت ارتجالاً قصیده گفت که دو شعر ابتدای آن این است .

الناس مالم يروك اشباه والدهر لفظ وانت معناه

والجود عين وانت ناظره والناس باع وفيك يمناه

باری ابوالعشایر که پسر عم سیف الدوله و خود از اهل فضل

و کمال و علم و ادب بشمار میآید ابوالطیب را کرامی داشت (۵)

(۵) ابوالعشایر را اشعاری است که در نهایت رقت و انسجام است

از جمله میگوید :

سطا. علينا ومن خارا الجمال سطا شوشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

له عذاران قد خطا بوجنته فستوقفا فوق خديه وما انبسطا

(هرگاه در شطر دویم بجای ظبی حوراء میتوانست بگوید

و شعر از وزن خارج نمیشد ازلی و انب بود چه ظبی را باجنت

فردوس تناسبی نیست) و همچنین شخصی از اهل ادب روایت

کرده که ابوالعشایر را در مرضی عیادت کردم و باو گفتم امیر را چه

عانی طاری کشته اشاره کرده بخلامی که جلو او ایستاده بود که

و همه روزه بر مراتب تقرب او میافزود تا اینکه سیف الدوله بانظار کیه که در این حال محل سکونت و حکومت ابی العشایر بود ورود نمود ابو العشایر متنبی را بخدمت او برده در ستایش او مبالغه کرد و در همان ابتدای امر شرط متنبی با سیف الدوله این شد که مدایح او را ایستاده نخواند بلکه بنشیند و نیز از زمین بوسیدن در مقابل سیف الدوله معاف باشد سیف الدوله هر دو شرط را پذیرفت و گویا این دو تقاضا بدرجه خارق عادت بوده که متنبی را همچون خواندند. باری استخدام متنبی در درگاه سیف الدوله از سنه سبصد و سی و هفت هجری شروع میشود و اولین قصیده که در مدح سیف الدوله گفته قصیده ایست که بمطالع ان ایرادت وارد کرده اند و ان این است .

وفاؤ کما کان برج اشجاء طاسمه بأن تسعداً والدمع اشفاء ساجمه
 باری اگر مطلع این قصیده را باره تقدیم و تاخیر کلمات از رونق و بها انداخته باشد ولی در همین قصیده اشعار عالی دارد از جمله میگوید .

گویا از غلمان بهشت بود که رضوان از او غفلت کرده و بدینا
 گریخته و گفت :

اسقم هذا الغلام جسمی بما بعینه من سقام
 فتور عینیه من دلال اهدی فتورا الی عظامی
 و امتزجت روحه بروحی تمازج الماء بسالمدام

بلیت بلی الاطلال ان لم افف بها وقوف شحیح ضاع فی الترب خاتمه
 ابوالعلاء معری که از معتقدین و فدویان متنبی است هر وقت اسم
 سایر شعرا را میبرد او را باسم ذکر میکرد ولی هر وقت اسم
 متنبی را میخواست بگوید او را شاعر مطلق میخواند علت را از او
 پرسیدند گفت آیا متنبی قائل این شعر نیست .
 بلیت بلی الاطلال الی آخره

آیا میدانید چه مقدار است اندازه وقوف بخیل در طلب
 خانم گمشده ؟ مدت آن چهل روز است زیرا که سلیمان بن داود چهل
 روز در طلب انگشتری خود در نکابو بود گفتند بخل سلیمان را
 از کجا مقرر داشتی گفت از آنجا که بدرگاه خداوند عرض میکند
 هب لی ملکاً لا یبقی لاحد من بعدی

آیا چه ضرر برای او داشت اگر خداوند اضعاف ملک او را
 بعد از او بدیگران عنایت میفرمود (۶)

(۶) باید دانست که علت چه بوده که با اینهمه اشعار
 عالی که متنبی راست ابوالعلا این شعرا را ذکر میکند و من نیز
 از اشعار خوب این قصیده که اکثر آنها در بلاغت مشار بنیان
 و ماحی اشعار جبران است این شعر را شعر دم علت این است که
 شعرای عرب را عادت بر این جاری بود که همه وقت از نشیبات
 و تغزلات خود باخسانه و کاشانه معشوقه مکالمه داشته‌اند و خانه
 را خراب و ویران و اهالی را از آن مرتحل و مهاجر ذکر

باری اگر ترجمه ما خیلی مفصل نمیشد مختصری در ترجمه حال ابوالعلا معری و هم علت اشتهار او را بالحداد و زندقه بیان میکردیم ولی اکتفا میکنیم بحکایتی که مربوط بترجمه متنبی است . چنانکه ذکر شد ابوالعلا از معتقدین متنبی بود و پس از این جنی که معاصر متنبی و شارح اشعار او بود بقسمی که هرگاه کسی ابرادی بمتنبی وارد میساخت و از او میپرسید جواب را باین جنی حواله میداد و میگفت سلالشارح گویا اولین شرحی که بدیوان متنبی نوشته شده از ابوالعلا باشد و همیشه میگفت مراد متنبی از این که میگوید انالذی نظرالاعمی الی ادبی و اسمعت کلماتی من به صم من بودام و بچشم باطن میدیده توری در ادب او نظر میکند

کرده نوحه سرائی مینموده اند چنانکه قصاید سبع معلمات که بهترین اشعار جاهلین و بدین واسطه بهترین اشعار عرب است (چه ما خوبی آنرا درک نکنیم یا نه کنیم) اکثر در خطاب بمنازل خراب و ذکر آثار و اطلال خانه های معشوقه و امثال آن است و اشعر شعرا کسی را میدانستند که وصف خانه خراب معشوقه را بهتر کرده تأثرات قایبه را از دیدن آن نیکوتر شرح داده باشد و بهمین جهت است که مانند ابوالعلا متنبی را چون چهل روز در آثار دیار معشوقه متوقف می بیند که مانند بخیلی که انگشتر مفقود شده خرد را جستجو کند در علامت و رسوم تفحص و تفیش مینماید اشعر شعرا میدانند و این شعر را دلیل مزیت و برتری

(ابوالعلا در سن چهار سالگی بابل و دیدگانش کور شد)
 باری روزی ابوالعلا در محضر سید معظم علم الهدی سید مرتضی
 که از فقهای بزرگ شیعه و رؤسای محترم امامیه و از شعرا و ادبای
 نامی عصر خود بود نشسته و بمناسبتی ذکر از متنبی در میان
 آمد سید مرتضی شرحی از او نکویش کرد ابوالعلا بلا تامل

او می شمارد و باین واسطه است که از مطالع عالی متنبی قصیده بآیه
 او را دانسته اند که میگوید .

فدينك من ربح وان ز دننا كريا فانك كنت الشرق للشمس والغربا
 وكيف عرفنا رسم من لم يدع لنا فواداً لعرفان الرسوم ولا لبنا
 نزلنا عن الاكوار نمشي كرامة لن بان عنه ان نلم به ركبا
 این بسم در ذخیره میگوید اول کسی که گریه میکند
 بر ربع و طلب گریه میکند و مبادستد و طلب ایستادن میکند ملك
 ضلیل است (یعنی امرء القیس) که میگوید .

فقا نيك من ذكرى حبيب ومنزل پس بعد از او متنبی است که
 از مرکب فرود مباد و پیاده روی میکند و آثار و علائم منزل را تعظیم
 و تکریم مینماید که میگوید .

نزلنا عن الاكوار الخ پس ابوالعلاء معری آمده و باین
 کرامت هم اکتفا نکرده تا اینکه خضوع و خشوع را باعلی درجه
 میرساند آنجا که میگوید .

تحية كسرى في النساء وتبع لربك لا ازصى تحية اربع

گفت هر گاه نبود از برای متنبی جز این قصیده .
 لك يامنازل في القلوب منازل برای افتخار و مباحات او در عالم
 علم و ادب کافی بود سید از شنیدن این عبارت متغیر شده گفت
 بکشید این کور ملحد را و او را از پله های عمارت پائین
 انداختند حاضرین همگی متعجب شدند چه در این کلام چیزی
 که موجب تغیر شود نمیدیدند سید خود تفرس کرده گفت
 آیا دانستید این کور ملحد از ذکر این قصیده چه مقصود داشت
 گفتند لا والله ندانستیم فرمود قصد او این شعراست از این قصیده
 که متنبی میگوید .

و اذا اتك مذمتي من ناقص قهی الشهادة لی بانی کامل (۷)
 باری متنبی قصیده مزبور را برای سیف الدوله خواند تا رسید
 باو آخر آن که میگوید .

۷ - و از همین قبیل است حکایتی که از خالدیان ابوبکر و
 عثمان ذکر کرده اند این دو برادر از شرای معروف عصر
 سیف الدوله و دهاند و صاحب بیعه در حقشان میگوید از عذنان لساحران
 باری این دو برادر مکرر بسیف الدوله شکایت میکردند که در حق
 متنبی غلو دارد و اصرار مینمودند که قصیده از بهترین قصاید متنبی
 رامعین کند که بهمان وزن و قافیه قصیده بهتر از او انشاء کنند
 سیف الدوله همه را بطفره میگذرانیده تا اصرار این دو برادر
 از حد گذشت بالاخر سیف الدوله گفت قصیده لعینک ما یلقى الفؤاد و الملقى

تجارب به الاءاء وهى عباده
 ويستكبرون الدهر والدهر دونه
 وتذخر الاموال وهى غنائمه
 ويستعظمون الموت والموت خادمه
 وان الذى سمي عليا لمنصف
 وان الذى سماه سيفا لظالمه
 بقبه دارد (ميرزا رضاخان نائینی)

متنبی را معین کردم بروزن و قافیه آن قصیده بسازید خالدیان پس از اینکه با یکدیگر نشستند عثمان برادر خود ای بکر گفت این قصیده از قصائد عالی متنبی نیست و متنبی را عالی تر از این قصیده بسیار است برای چه امیر این قصیده را انتخاب نمود پس از لمحه تفکر گفت بخدا یافتم مقصود امیر از این قصیده این شعر از آن است که میگوید:

ادشاء ان يلهو بلحبة احمق
 اراد غبـارى ثم قال له الحق
 پس از آن از این امر منصرف شدند و از این قبیل تفرسات در عرب زیاد بوده چنانچه ابوالفـراج ابن جوزی را کتابی است معروف بکتاب الاذکباء که در آن فراستها و ذکواتها عرب را جمع کرده فعلا این کتاب موجود نیست ولی حکایتی شیرین از آن کتاب در نظـرات که ذکر میشود شخصی میگوید در سر جسر بغداد نشست بوم ناگاه زنی که جمال او نظر ناظرین را خیره مـساخت از طرف شرقی جسر پدیدار شد مردی نیز از طرف غربی مـیآمد نزدیک من بایکدیگر تصادف کردند مرد باو گفت خدا رحمت کند علی ابن الجهم را زن بلا تامل گفت خدا رحمت کند بالعلاء معری را و از یکدیگر گذشته شرقاً و